

نوشته زیر فصلی است از يك كتاب منتشر نشده كه در اين ماه از طرف انتشارات خوارزمي نشر خواهد يافت .

فصلی از كتاب منتشر نشده

جنگ داخلی اسپانیا

اثر هیو تامس

نویسنده و مورخ معاصر انگلیسی

ترجمه: دکتر مهدی سمسار

پیش در آمد

را با مقتضیات زمان همان قدر دور و بیگانه ساخته است که رقیب آن فتودالیم را . اما ، از آنجا که اسپانی برخلاف فرانسه سال ۱۷۸۹ با انقلاب طبقات متوسط جامعه روبرو نشده ، روش «کازارس» و دوستانش قابل بخشش می‌نماید . در سالهای اول جمهوری ، ۱۹۳۱ و ۱۹۳۲ ، چشمان «کازارس کوریوگا» (که در آن زمان وزیر داخله بود) هم در نظر دوستان و هم دشمنان در صورت کوچک او با همان شعله‌ای می‌سوخت که چشمان «سین - ژوست ۱۳» ؛ لیکن حالا در این چشمان ، خوشبینی حیرت‌آور و سخریه آمیزی خوانده می‌شود که فقط می‌تواند علامت بیماری سل باشد ؛ بیماری‌ای که از آن رنج می‌برد . «توماس مان» در «کوهستان سحرآمیز» چه درست گفته است که این بیماری نمایشگر وضع دشوار تمدن «لیبرال»ی است که «کازارس» مظهر و نماینده اسپانیولی آن بود !

در شانزدهم ژوئن ۱۹۳۶ ، «گیل روبا ۱۴» لیدر جوان و پرحرارت حزب کاتولیک اسپانیا «ث . ا . د . آ . ۱۵» دلائل بحرانی را که در اسپانی وجود داشت برای عموم روشن ساخت ؛ او اعلام داشت که دولت ، بعد از انتخابات ماه فوریه ، صاحب اختیاراتی استثنائی شده است که از آن میان کنترل و نظارت روزنامه‌ها و ملنی ساختن تمامی ضوابط مشروطیت را می‌توان شاهد آورد و با وجود این در همین چهار ماه ، ۱۶۰ کلیسا بکلی در آتش سوخته و ویران شده ، ۲۶۹ قتل نفس روی داده که اغلب سیاسی بوده ، ۲۸۷ محبوم و حمله به مراکز مختلف اتفاق افتاده ، ۶۹ کانون سیاسی غارت شده ، ۱۱۳ اعتصاب عمومی و ۲۲۸ اعتصاب کوچک روی داده و ده روزنامه به تاراج رفته است .

گیل روبا چنین نتیجه گرفت : « خودرا فریب ندهیم . يك کشور می‌تواند با رژیم سلطنتی با جمهوری پارلمانی یا فردی ، کمونیسم یا فاشیسم حیات خودرا ادامه دهد لیکن نمی‌تواند در هرچ و هرچ زندگی کند . امروزه ، بدبختانه ، اسپانیا در هرچ و هرچ بسر می‌برد و ما شاهد به گور سپردن دموکراسی هستیم ! »

و آنگاه از هر سوی تالار ، فریاد برخاست ، جمعی به موافقت و گروهی در مخالفت . بی‌تردید ، وضع کشور و رژیم همان قدر خطرناک و وخیم بود که گیل روبا بیان می‌کرد . علاوه بر جرائم و خشونت‌های پیوسته ، از هر دو جناح سیاسی مبارزانی برای شرکت در نبردهای آینده ، زیر تعلیم و تربیت قرار گرفته بودند . نه کازارس و نه گیل روبا کسی که خود نمایندگان دو گروه مسلط تاریخ جمهوری دوم بودند دیگر براوضاع کنترل و نظارت نداشتند و در کورس تکیه هر دو بر آراء نمایندگان بود که قسمت عمده نقشه‌های آنها ، با طرحهای ایشان تفاوت داشت . در انتخابات ماه فوریه دو اتحاد رو در روی هم قرار گرفتند ؛ جبهه توده‌ای و جبهه ملی - درجبهه اولی ، علاوه بر لیبرالهای طبقه متوسط مانند کازارس ، حزب سوسیالیست

«کورتس ۱۶» مجلس اسپانیا - در قیبه راه تپه‌ای سر برافراشته است که موزه «پرادو ۲» را از «پوئرتا دل سول ۳» جدا می‌کند . شیرهای برتریش که از ذوب توپهای به غنیمت آمده جنگهای مراکش ساخته شده‌اند در دو سوی درها به تکیه‌بانی ایستاده‌اند و بر بالای ستونهایش ، که شیوه معماری «کورتس ۴» دارد ، فرشته عدالت ، بیکره «کار» را بر روی پایه‌ای از سنگ خارا ، آرزومندانه در آغوش گرفته است . امروزه تالارها و سالنهای طلائی رنگ این بنا به کاری گرفته نمی‌شوند جز در مواردی نادر که بعضی صاحبان مقام و عناوین افتخاری به خاطر صحنه گذاشتن بر قرائین رئیس کشور به دور هم گرد آیند . لیکن در ژوئن ۱۹۳۶ ، این بنای قدیمی مرکز توجه مراسم اسپانیا بود . از آن زمان که «آلفونس هشتم ۵» آخرین پادشاه خاندان «بوربون ۶» از تاج و تخت چشم پوشیده بود ، تا آنطور که خود می‌گفت - و تا حدودی اهمیت کرده خویش را در چشم ملتش بیش از واقع جلوه می‌داد - از فاجعه جنگ داخلی جلو گیرد ، پنج سال گذشته بود و این پنج سال شاهد کوششهای پارلمانی بی‌بسته‌ای بودند . پیش از آنکه پادشاه تخت سلطنت را ترک گوید ، یعنی در دوران هشت ساله (۱۹۲۳ تا ۱۹۳۱) تسلط و دیکتاتوری نظامی عالی جنابانه ژنرال « پرفودو پویوگا ۷ » ، کورس همانقدر خالی و بی‌روتق بود که امروز . اما در ژوئن ۱۹۳۶ (دوران مورد بحث ما) نیز چنان می‌نمود که زندگی پارلمانی اسپانیا ، بار دیگر بر آستان ناپودی ایستاده است .

نمته‌ای از لیبرالهای مضطرب نسل میانه سال و از طبقه متوسط ، بر صندلیهای دولت رو بروی تالار جلسه علنی نیم دایره‌ای «کورتس» جلوس کرده بودند . این مردان شرافتمند و هوشمند و طرفداران ایشان از شیوه‌های خشونت نفرت داشتند و سنتهای خوش‌آیند دموکراتیک بریتانیای کبیر ، فرانسه و ممالک متحد امریکای شمالی را تحسین می‌کردند . اما هم در نفرتها و هم در تحسینهای خویش ، میان اسپانیهای همعصر خود ، حتی در میان همان چهارصد تن نماینده‌ای که در تالار جلسه ، تا آنجا که جائی بود نشسته یا ایستاده بودند ، تنها بودند ۸ . اعضای این دولت تعصبی خاص خویش داشتند که بیزحمت حتی با افکار ماتریالیستی همان کشورهایی که می‌خواستند نظام اجتماعی ایشان را در اسپانیا مستقر سازند ، منطبق و هماهنگ بود . مثلاً ، نخست‌وزیر را بنگریم ؛ « سانتیاگو کازارس کوریوگا ۹ » ثروتمندی است اهل « گالیسیا ۱۰ » ؛ بخشی بزرگ از زندگی خویش را در خواستن خود مختاری برای استان فقیرش گذرانده است هر چند که تنها امتیاز گالیسیها از این خودمختاری فقط استفاده بیشتری از راه آهن باشد ۱۱ گرچه بنظر می‌رسد که کازارس پیرو اصول لیبرالیم «ویلسن ۱۲»ی ماوراء پیرنه است ، لیکن در واقع هیچ‌کس اسپانیائی‌تر از او نیست . او لیبرالی پرشور است آن هم در دورانی که صعود رو به توسعه توده‌های زحمتکش ، لیبرالیم

اسپانیا (مقدر ولی دچار تقسیم‌بندیهای داخلی) ، حزب کمونیست اسپانیا (کوچک ولی یک دست و متحد) و چند گروه و دسته دیگر طبقه کارگر گرد آمده بودند ؛ در پشت حزب سوسیالیست ، سندیکای مقدر سوسیالیستی « او. ژ. ت. ۱۹۶ » یکی از سازمان یافته‌ترین نهضت‌های کارگری اروپا قرار داشت ؛ در جبهه ملی نه تنها « ا. د. آ. » بلکه سلطنت طلبان اسپانیا ، فاشیستها و فالانژها و احزاب دیگر طبقه متوسط شرکت داشتند . این جبهه را ممکن است جبهه سیاسی تمامی نیروهای اسپانیای کهن ، مالکان بزرگ جنوب ، ارتش ، کلیسا و بورژوازی بشمار آورد . احزاب دیگر طبقه متوسط که به خود نام « مرکز » داده بودند نیز در این انتخابات شرکت جستند لیکن نابودی تقریباً تمام و تمام و قطعی ایشان نشان داد که اسپانیولها تا چه میزان ناچیزی به سوی این طبقه کشیده شده‌اند . جبهه ملی در انتخابات فوریه ۱۹۳۶ پیروز شد هرچند که ، به علت نارسائیها و نقائص قانون انتخابات اسپانیا ، اکثریتی که این جبهه در پارلمان (کورتس) بدست آورد به نسبت زیاد بالاتر از تعداد آراء آن در انتخابات بود ، بعداً ، احزابی که ائتلاف انتخاباتی را تشکیل داده بودند همه در دولت شرکت نجستند و در واقع دولت منحصرآ از جمهوریخواهان لیبرال تشکیل شد (۱۷) در حالی که اکثریت اعضای آن وابسته به دستهائی بودند که از جنبه طبقه کارگر برگزیده شده بودند . طبیعی است که در هیچ زمان و موقع ، یک دولت قوی نمی‌تواند زائیده چنین فرمولی باشد ، لیکن دولت اسپانیا در سال ۱۹۳۶

حکومتی سخت شوربخت و شوریده حال بود و احزاب کارگری نیز اسیر جوش انقلابی دائمی خود بودند . بیرون از این دسته‌ها که مقارن بدست آوردن کرسیهائی در پارلمان ، در بازبهای دموکراسی شرکت جستند ارتش مرکب از دو میلیون کارگر فتنه‌جو و آفارشیت مخصوصاً در ناحیه « آندالوزیا » و « بارسلونا » برجای مانده بود که بطور کلی در « ف. ان. س. » (کنفدراسیون ناسیونال دل تراباجو ۱۸) مجتمع شده و زیر رهبری سازمان سری « اف. آ. ای » (فدراسیون آفاریستا ایریکا ۱۹) قرار داشتند ؛ این جنبش عظیم پرشور و نگران منافع خویش ، که تاکنون نیز درها خونیهای ناشناخته و کور ، همچون یک جامعه بزرگ در حال جنگ ، آن را به تب و تاب آورده بود ، در برابر دولت ترقی‌خواه کازلرس کوپروگا عدل روشن خصمانه‌ای را داشت که تاکنون در برابر دولتهای دست راست نشان داده بود . و تازه ارتش را نیز باید بشمار آورد . در مادرید ، مقارن روزهای تابستان آن سال ، چه‌کسی نشینده بود که ژرفالها و فرماندهان درجه اول ارتش دست افدرکار توطئه‌های هستند برای برقراری « نظم » و یا خیلی ساده ، استقرار یک دیکتاتوری نظامی ؛ در واقع وقتی گیل روپلس سخنرانی خود را در کورتس پایان داد یک نماینده سوسیالیست بروسی اعلام داشت که « الف. ا. کلیساها را » عوامل آشوب‌طلب « آتش زده‌اند تا بخران را شدت بخشد ، دولت را سرنگون کنند و کودتای نظامی را موجه جلوه‌گر سازند .

سوسیالیستها بین خود عمیقاً تقسیم شده بودند . « اعضای شورای اصلاح‌طلب بودند ، جمعی انقلابی بی‌چون و چرا ، گروهی سوسیالیست پیشرفت کمونیستها یا حیرت زده از بالاگرفتن نفوذ حزب پروردشان در روزهای اخیر ؛ لیکن همه اینها با فریادهای خویش ، تهنهائی را که سخنگوی حزب مستقیماً متوجه دست راستیها می‌کرد تأیید می‌کردند .

وقتی کذب‌توها پایان یافت ، « کالوسوتلو ۲۰ » رهبر سلطنت‌طلبان با وقار تمام از جا برخاست . او نیز مانند کازلرس کوپروگا اهل گالیسیا و همچون او ، از آرامش و خونریزی‌ای که مردم این منطقه بر باران اسپانیا به‌آن شهرمانند ، بی‌بهره ، آیا در عروق او خون کولیان روان بود ؛ آیا همان قدرتی را داشت که از ظاهر بر نخوت اشرافیش نظر می‌رسید ؛ آنچه مسلم است اینکه او مردی بود تند ، سخنور و با شایستگیهای بسیار ؛ در سال ۱۹۱۵ ، به محض ترک دانشگاه « سالامانکا ۲۱ » ، « مائورا ۲۲ » برجسته‌ترین و استوارترین نخست‌وزیر آلفونس سیزدهم او را به سمت منشی مخصوص خود انتخاب کرد . و چندی نگذشت که همین مائورا او را در بیست و پنج سانگی به فرمانداری « والانسیا ۲۳ » برگماشت و هنگامی که سی و دو سال بیش از سنین عمرش نمی‌گذشت ، ژنرال پریمودو ریورا پست وزارت دارائی را به او سپرد . سالهای اول انقلاب را از روی احتیاط در پاریس گذراند تا از عواقب محکومیت خود به عنوان ابزار و وسیله‌ای در دست حکومت استبداد برهد و

بعد زمانی که جمهوری به دوران نابودی خویش پا نهاده بود به اسپانیا بازگشت و به نام یک نماینده سلطنت‌طلب بر کرسی مجلس (کورتس) نشست در حالی که واقعاً سواى اعتماد و عقیده به قدرت سازمان دهی شخص خویش هیچ آئین و مسائلی نداشت . سقوط گیل روپلس به سود او بود ؛ با تکیه بر تجربه‌های گذشته و دستیابی کامل بر ابزار و وسائل کار خویش چنان یا به عرصه عمل گذاشت که گوئی گمان دوازده آینده اسپانیا در کف اوست .

در نطقی که جا بجا قطع می‌شد ، گفت که آشوب و هرج و مرج اسپانیا نتیجه قانون اساسی دموکراتیک سال ۱۹۳۱ است . به گمان او یک دولت لایق زندگی ، نمی‌توانست بر روی چنین قانون اساسی ای بنا شود . و ادامه داد : « من در برابر این دولت عقیم یک دولت کامل را پیشنهاد می‌کنم ، دولتی که عدالت اقتصادی بیاورد و با قدرت تمام الگوید ؛ نه اعتصاب ، نه تعطیل کارخانه ، نه رباخواری ، نه سوء استفاده سرمایه‌داران ، نه حقوق بخور و نسیر ، نه پرداخت غرامت سیاسی به خاطر یک تمادف خوش گذشته (۲۴) نه آزادی هرج و مرج و نه توطئه جنایتکارانه بر ضد تولید ملی ؛ استحصال کامل تولید ملی باید به نفع تمامی طبقات ، تمامی احزاب و تمامی صاحبان منافع صورت گیرد . این دولت را بسیاری کسان فاشیست نام خواهند داد ، اگر چنین است ، اگر این نوع حکومت ، حکومت فاشیست نام دارد ، من به‌آن معتقدم و با کمال غرور اعلام می‌دارم که فاشیست هستم ! » وقتی که توفان استهزاها و کف زدنهای فرونشست چنین ادامه داد :

« وقتی می‌شوم که از خطر ژرفالهای افراطی صحبت می‌کنند اسم مختصری بر لبم نقش می‌بندد چون باور ندارم (و شما این قدرت اخلاقی را به پس از لحظه‌ای سکوت برای اثبات آنچه می‌گویم در من سراغ دارید) که در ارتش اسپانیا حتی یک سرباز آمادگی آن را داشته باشد که به نام ملت بر ضد جمهوری قیام کند . اگر چنین کسی وجود داشته باشد دیوانه است . این را کاملاً صمیمانه می‌گویم - آری ، واقعاً دیوانه است ، همچنانکه هر سربازی که در برابر ابدیت ، آماده آن نباشد که به نام اسپانیا بر ضد هرج و مرج قیام کند نیز دیوانه است ؛ البته اگر چنین قیامی لازم آید . » رئیس مجلس ، « دی یگو هارتیز باربو ۲۵ » (با رنگ زیتونی و فکهای چهار گوش) از کالوسوتلو تقاضا کرد از بیان مطالبی که ممکن است درباره مقاصد گوینده آن به‌آسانی تعبیرهای ناروا شود پرهیز کند - هارتیز باربو سیاستمداری مجرب بود از خانواده‌ای گمنام در شهر سویل که در گذشته مدت کوتاهی به نخست‌وزیری اسپانیا رسیده بود - او امروز ریاست حزب موسوم به « اتحاد جمهوری » را برعهده داشت و در دوران زندگی سیاسی تا این زمان ، بی‌مشم سازنده موفق فکر و هدفی مصالحنه‌جویانه بود ؛ اما در جریان تقسیم اسپانیا ، توفیق چنین سیاستی چنان نادر بود که سیاستش ، ترقی او را « خون و مدیون قدرت آشکار او به عنوان عضو سازمان قراماوسوری اسپانیا می‌دانستند که او در آن به درجه سی و سوم رسید بود (۲۶) .

جناب وزیر ، محمم به کالوو سوتلو پاسخ داد :

« پس از بیاناتی که آن جناب ایراد کردید ، خود شما مسئولیت آنچه را که روی خواهد داد برعهده خواهید داشت . شما امروز با دو هدف و نقشه قبلی به اینجا آمده‌اید ؛ محکوم کردن ناتوانی پارلمان و کبریت زدن بر ابزار باروت از طریق منحرف ساختن ارتش از وظیفه‌اش و وفادارش نسبت به جمهوری ؛ لیکن به شما اطمینان می‌دهم که پارلمان کار خود را خواهد کرد » و ارتش وظیفه خود را انجام خواهد داد .

آنگاه برجسته‌ترین کمونیست اسپانیا ، خاتم دولرس ایباروری که به نام « پاسیوناریا » (گل‌رنج) شهره بود (۲۷) رشته سخن را بدست گرفت . در جامه سیاه دائمی‌اش ، صورتی موقر لیکن بر از تعصب داشت که او را در چشم توده‌هائی که در مجامع عمومی سخنش را می‌شنیدند ، به گونه انقلابی مقدس‌مای جلوه‌گر می‌ساخت ؛ در آن زمان سی و پنج سال داشت ، وقتی جوان‌تر بود کاتولیکی متعصب بود که قریه به قریه استان باسک را زیر پا می‌گذاشت و ساردینهای خود را که در سیدی بزرگ روی سر حمل می‌کرد به مردم می‌فروخت . چندی بعد دولرس ساردین فروش با یک معدنچی اهل « آستوریا » ازدواج کرد که از بنیانگذاران گمنام حزب کمونیست در شمال اسپانیا بود . او روی از عذرائ مقدس کلیسای شهر خود برگرداند و

متوجه پیامبر تالار مطالعه موزه بریتانیا شد. دست راستیها شهرت دادند که او یک روز، گاو کشتی را با دندانهای خود دریده است. دولوریس ناطق بزرگی شد؛ با کلمات و سکوتهای بین کلمات استادانه و هنرمندانه بازی می کرد، لیکن شخصیتش چنان که در جمع به نظر عموم می رسید نافذ نبود و دستورهای مسکو را با اطاعت می پذیرفت؛ با این همه در مجلس (کورتس) شخصیت خود را به گونه تنها رهبر با ارزش حزب کمونیست که در آن زمان اهمیت بسیار هم نداشت (شائزده نماینده در مجلس و سی هزار عضو) ثابت و با برجا ساخته بود. دولوریس در نطقی که روز شانزدهم ژوئن در کورتس ایراد کرد فاشیستهای اسپانیا را گروه دزدان و سارقان خواند. لیکن اضافه کرد مگر نه این است که یک «انترناسیونال فاشیست» زیر رهبری «رلین» و «رم» بوجود آمده و روز تصفیه حساب خود را در اسپانی نیز از پیش تعیین کرده است.

و آنگاه یک بازرگان اهل «کاتالونیا ۲۸» به نام «ونتوزا ۲۹» نگرانی خود را از خوش بینی کاملاً آشکار نخست وزیر بیان داشت؛ این شخص همکار دست راست سیاسی «فرانسیسکو کامیو ۳۰» بزرگترین صنعتگر بارسلون و احتمالاً ثروتمندترین مرد اسپانیا بود. ادعا می شد که کامیو ثروت و سرمایه خود را به خارج انتقال داده است. مسئله ای که در این مورد مطرح شده بود این بود که در برابر فرار سرمایه ها، عاقلانه تر آن است که دولت حالت نگرانی پیش گیرد یا اعتماد و اطمینان به خود. دولت هرگز نمی توانست در این خصوص تصمیمی بگیرد. در همین ایام «ژواکین مورن ۳۱» رهبر حزب مارکسیست نیمه تروتسکیست معروف به «پ. و. و. نو. ام ۳۲» اعلام داشت که در کشور هم اکنون «وضع مقدم بر فاشیسم» پدید آمده است؛ در این هنگام کالوو سوتلو دوباره از جا برخاست تا به نخست وزیر پاسخ دهد. او گفت:

«من شانه پهنی دارم و آن را از زیر بار خالی نمی کنم. در واقع شادمانه مسئولیت کاری را که می کنم بر عهده می گیرم... باید پاسخی را که سن دومینیک و سنوس ۳۳» به یکی از حکام داد در اینجا تکرار کنم: «شما فقط می توانید جان مرا بگیرید ولی نه بیش از آن». واقعاً آیا بهتر آن نیست که با افتخار بپذیریم تا زندگی حقیقی داشته باشیم؟ من به نوبه خود از نخست وزیر دعوت می کنم تا تعدل برابر خداوند - چون او دین و خدائی ندارد - بلکه در برابر و خدای خویش - چون مرد شرافتمندی است - به مسئولیتهای خود بیندیشد».

و آنگاه از «کرنسکی ۳۴» و «کلرویل ۳۵» سخن گفت که روسیه و مجارستان را تسلیم انقلاب کمونیستی کرده اند. «دوست بزرگوار من یک «کرنسکی» دیگر نخواهد بود زیرا از آنچه در شرف وقوع است بی خبر نیستند و نیک می دانند که چه چیز را مخفی می دارند و به چه می اندیشند و خداوند نخواهد که او را هرگز با «کارولینی» برابر نهم، با کسی که آگاهانه به تمدنی هزارساله خیانت ورزید!

چون کالوو سوتلو به جای خود نشست، فریادها و گفتارهایی که انتظار آن می رفت در سراسر تالار منفجر شد. مذاکرات این جنبه، با اعلام خطرها و تهدیدهایش در سراسر اسپانیا انعکاسی داشت. و صدای آن تا به «دون مانوئل آرانا ۳۶» رئیس و مظهر جمهوری، که در سکوت مجلل کاخ ملی ۳۷ گرفته و غمزه ناظر بر یادرفتن تمامی امیدهای خویش بود نیز رسید. ژنرالهایی که از مدت ها پیش تفننهای مجلل و طلائی خویش را صرف تهیه نقشه های قیام نظامی علیه حکومت می کردند، نیز این فریادها را شنیدند؛ و شنونده دیگر آن «خوزه آنتونیو پریمودوریورا»، سردیکتاتور سابق و رئیس فاشیستهای اسپانیولی «فالانژ» بود که در زندان بندر آلیکانت می زیست و در آنجا او را بیهوده به صورت وثیقه ای برای مهار کردن عملیات طرفدارانش به بند کشیده بودند؛ و بالاخره فریادهای این جنبه به گوش آن دسته از مردم اسپانیا که فعالیتها و آرزوهای ایشان خارج از چارچوبی گورتس بود نیز رسید؛ این دسته آثار شیطانی بودند. تقریباً هیچکس از بیست و چهار میلیون نفری که جمعیت آن روز اسپانیا را

تشکیل می داد در برابر این فریادها بی قید و فارغ نماند؛ و سؤالی که همراه فرارسیدن تابستان و شروع اوج مسابقات گاو بازی بر همه آنها نقش بسته بود این بود: «آیا جنگ می شود؟»

حواشی

- ۱. Cortes
- ۲. Prado موزه معروف اسپانیا در شهر مادرید.
- ۳. Puerta del Sol میدان وسیعی است در مرکز شهر مادرید که قلب پر جوش و خروش شهر است و بسیاری از جنبشهای عمومی اسپانیا از آنجا آغاز شده است.
- ۴. Corinthe شیوه ای از معماری غرب.
- ۵. Alphonse XIII
- ۶. Bowrbons
- ۷. Primo de Rivera
- ۸. پارلمان اسپانیا (کورتس) در دوران جمهوری دوم ۱۹۳۱ تا ۱۹۳۹
- ۹. Santiago Casares Quiroga: باید توجه داشت که نام یک فرد اسپانیولی مرکب است از اسم کوچک (با اسمهای کوچک) نام خانوادگی پدر (که نام خانوادگی صاحب اسم نیز هست) و نام خانوادگی مادر. اسپانیولیا اغلب تمام این اسمها را ادا می کنند و اگر گاهی نام خانوادگی مادر حذف شود نام خانوادگی پدر حتماً بجا خواهد ماند. مثلاً در مورد کازارس کویروگا می توان به کازارس تنها اکتفا کرد ولی کویروگای تنها را هرگز نمی توان گفت.
- ۱۰. Galicia
- ۱۱. ژنرال معتقد بود که استفاده بیشتر از راه آهن لازم بود که ظاهراً تنها خود مختاری می توانست به آن جامه عمل ببوشاند.
- ۱۲. اشاره باصول لیبرالیسم ویلسن رئیس جمهوری امریکا در سالهای جنگ اول جهانی ۱۹۱۴-۱۹۱۸
- ۱۳. Saint-Just لویی دوسن ژوست یکی از رهبران جوان انقلاب کبیر فرانسه است که عمر کوتاهی داشت و از طرفداران قتل روبسییر بود و به اتفاق هم اعدام شدند ۱۷۹۹
- ۱۴. Gil Robles
- ۱۵. Confederation Espanola de Derechas Autonomas
- ۱۶. Union General de Trabajadores یا اتحادیه عمومی کارگران
- ۱۷. در واقع نمایندگان احزاب جدائی طلب گالسیا و کاتالونیا به خاطر مبانی اجتماعی مشابه به دو حزب جمهوریخواه به نامهای «جمهوریخواهان چپ» و «اتحاد جمهوری» پیوستند.
- ۱۸. Confederation Nacional del Trabajo
- ۱۹. Federacion Anarquista Iberica
- ۲۰. Calvo Sotelo
- ۲۱. Salamanque
- ۲۲. Maura در انتخابات با این شعار شرکت جست «نوسوتروس سوموس نوسوتروس»
- ۲۳. «ما خودمان هستیم» و شعار مخالفان نیز به همین نسبت مختصر بود و در این دو کلمه خلاصه می شد: «ما تورا، نه!»
- ۲۴. Valencia. استانهای اسپانیا زیر نظر فرماندار یا استاندار اداره می شوند که تابع وزارت داخله (کشور) اند.
- ۲۵. اشاره ناطق به حق بازنشستگی است که به تمام وزیران جمهوری پرداخت می شد.
- ۲۶. Diego Martinez Barrio
- ۲۷. درجه سی و سوم آخرین مقام در سازمان فراماسونری جهانی است و کسانی که به این رتبه می رسند و در حقیقت لقب استاد اعظم ماسونی

شناسنامه قوم ایرانی (بقیه)

يك قسمت دیگر از اساطیر ایرانی را داستان جم یا جمشید تشکیل می‌دهد، که آقای مهرداد بهار از وندیداد انتخاب کرده است. در مورد جمشید چنان داستانهای ضدونقیض ذکر شده که شناخت جمشید را مشکل می‌کند، اساطیر ایرانی وی را از سوئی خدا و از سوئی دیگر گناهکاری نوزخی می‌سازد. ولی در آن سوی دشنامها، جمشید همچنان محبوب‌ترین و برجسته‌ترین شاه افسانه‌ای ایران باقی مانده است.

داستان جمشید نیز همانند دیگر اساطیر ایران آبخوری هندو ایرانی دارد. همانطوریکه اوستا از جم پسر «ویونگهونت» نام می‌برد، کتاب مقدس ودا از «یم» پسر «ویوسونت» سخن می‌راند، و همانطور که جم بر سرزمین دورافتاده‌ای که در آن رنج سرما وجود ندارد سلطت می‌کند، «یم» شهریار پدران و ارواح است و پرفراز درخت تنومندی با آنان انجمن انس می‌آراید. و باز همانطور که باغ جمشید در کوه بادریغوله‌ای که ماه و خورشید در آن دیده نمی‌شود قرار دارد، یم نیز دریکی از مناطق دورافتاده افلاک مسکن دارد. جمشید جهان را بزوی مردمان گشوده است، یم پدر و سرور ساکنین خانه نام دارد. جمشید با در آمدن براه خورشید کشورهای جدیدی گشوده و بدید آورده است، یم راهی یافته تا مردگان را به باوای ابدی آنها رهنمون شود، چه وی قبلاز همه جانسپرد و راه را برای بسیاری از مردمان گشود.

یکی دیگر از وجه اشتراك آئین هند و ایرانی، وجود آتش است. آتش در محراب زیانه می‌کشد و باهدایای دایمی از خاموشی آن جلوگیری می‌شود. شباخت آداب این دو آئین بدین‌جا منتهی نمی‌شود، بلکه قریان کردن حیوانات، وجود روحانیونی که انجام تشریفات دینی معنده آنهاست و همچنین خواندن سرودها شباخت موجود را تکمیل می‌کند. با این حال شیوه ستایش آتش در دین ایرانی بیشتر آشکار است.

کار تحلیل اساطیر ایرانی بدینجا پایان نمی‌گیرد، زیرا که اساطیر

ایرانی خود محدوده گسترده‌ایست که تاکنون کمتر مورد پژوهش قرار گرفته است. و کار بهار گردآوری اساطیر ایرانیست نه نقد و بررسی آن و آنچه که در مقدمه پنجاه صفحش نگاهشته خود مطالبی است کلی و از این نظر نمیتواند خواننده نکته‌یاب را قانع کند. و این مطلبی است که خود بهار بآن معترف است چنانکه می‌نویسد:

«با این همه، نگارنده بر آن نیست که سخنش قطعی است. تمام تحلیلها و جستجوهای این مقدمه و این کتاب تنها کوشش آغازین در راه تحلیل و پژوهش بزرگی است که برای شناخت فرهنگ ایران ضرورت دارد و چه‌بیا زمانی فرارسد که این تحلیلها و جستجوها کهنه و نشانی از کوششی در تاریکیها بشمار آید. با امید آرزو!»

محمود نیکویه

تهران ۱۰/۹/۵۴

باتی.بی.تی مسافرت کنید

رولاند



برای آقایان و جوانان

در تمام فروشگاه‌های کفش پی

کفش پی

در خدمت ملت ایران



جنگهای داخلی اسپانیا (بقیه)

می‌گیرند نفوذ زیادی در این سازمان بدست می‌آورند. - م

۲۷. Dolores Ibarruri (Pasionaria) دولورس ایباروری

که در جهان کمونیسم شهرت بسیار دارد هم‌اکنون وزیر فرهنگ و امور اجتماعی سکونت دارد. - م

Catalonia . ۲۸

Ventusa . ۲۹

Fransisco Cambo . ۳۰

Joaquin Morin . ۳۱

Partido Obrero de Unificacion Marxista . ۳۲

۳۳. یکی از مقدسین Silos که ناحیه‌ای است در منطقه بورگوس

Burgos اسپانیا.

۳۴. Kerensky (الکساندر فنودوروویچ کرنسکی) سیاستمدار روسی

و رئیس حکومت موقت پس از حوادث ژولیه ۱۹۱۷ در روسیه. کرنسکی پس از انقلاب اکتبر به امریکا فرار کرد و چندی پیش درگذشت. - م

۳۵. Karolyi کنت میکلاکاولی سیاستمدار مجارستانی است

که در سال ۱۹۱۸ پیش از کودتای کمونیستی بلاکون Belakun رئیس جمهوری مجارستان بود و بعداً حکومت را ترک کرد (در مارس ۱۹۱۹) و به خارج رفت. کارولیی در سال ۱۹۴۷ سفیر مجارستان در پاریس شد و در سال ۱۹۴۹ هنگام محاکمات راجک این پست را نیز ترک کرد و در فرانسه اقامت گزید. - م

۳۶. Don Manuel Azana

۳۷. این کاخ پیش از این دوران، کاخ سلطنتی نامیده می‌شد و

۵۴ امروز نیز به نام کاخ سلطنتی معروف است.